



ملاقات با انسان کامل حضرت

مهدی علیه السلام



محمد تقی صرفی پور

مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر
سید انبیاء محمد مصطفی و آل طاهرینش

یکی از عنایتهای بزرگ خداوند حکیم نسبت به
بندگانیش فرستادن حجت ها و نمایندگان خود برای انسان
هاست تا با پیروی از این حجت های الهی مردم هدایت
یابند و به خدا برسند. تعداد این حجت های الهی 124 هزار
پیامبر است که بعد از رحلت آخرین پیامبر الهی حضرت
محمد ص، دوازده نفر به ترتیب جانشین و خلیفه پیامبر
اسلام بودند.

دوازدهمین امام و آخرین حجت الهی حضرت مهدی عج
است که از سال 260 هجری تا کنون نماینده خدا در زمین
و آسمان است و هدایت بشریت را بعهده دارد. اگرچه به
خاطر مصالحی در غیبت به سر می بردامادر طول این مدت

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

افرادی توفیق زیارت ان نور خدا را پیدا کردند تا گواهی دهند که ان چشم خدا در بین بندگان خدای زنده است و وجود دارد و وظایف امامت را به بهترین وجه انجام می دهد.

البته اولیاء خدایی بوده اند و هستند که با اینکه مقام والایی در پیشگاه الهی دارند ولی موفق به زیارت مهدی^{علیه السلام} نشده اند زیرا دیدار با امام زمان^{علیه السلام} بر اساس حکمت است نه لیاقت. گاهی حکمت خدا ایجاب می کند ابوراجح حمامی که یک مرد عادی ولی در ولایت خیلی داغ و پرشور می باشد و صاحب یک حمام عمومی در حله است. با امام زمان ملاقات کند اما فلان عالم ربانی بعد از مثلا هفتاد سال عمر و بیش از 50 سال مجاهدت در راه اسلام و قرآن و اهل بیت^(علیهم السلام) ناراحت باشد که چرا توفیق زیارت حضرت مهدی^{علیه السلام} را ندارد. خدا علتش را می داند و ما نمی دانیم. اما این را هم می دانیم که علت عدم توفیق

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

ملاقات با حضرت، فقط بی لیاقتی نیست. گاهی فرد لیاقت دارد ولی حکمت ایجاب می کند موفق به ملاقات نشود.

انشالله که با ظهور آن حضرت همه بشریت موفق به زیارت حجت خدا و بقیه الله الاعظم و آخرین ذخیره الهی بشوند و این توفیق نصیب همه انسان ها بشود.

در این کتاب به داستان تعدادی از مؤمنین و مؤمنات که توفیق تشرف به محضر انسان کامل یعنی امام زمان علیه السلام را پیدا کرده اند اشاره می نماییم. امید است که ما هم توفیق زیارت بقیه الله الاعظم را پیدا کنیم انشاءالله.

پاییز 96-کرمانشاه

تأیید اجتهاد شیخ انصاری توسط امام زمان (علیه السلام)

بعد از فوت مرحوم صاحب جواهر، آیه الله حاج شیخ
محمد حسن مردم به مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه)
مراجعه کردند و از او رساله عملیه خواستند.

شیخ انصاری فرمود:

(من یقین به لیاقت خود برای این مقام ندارم، لذا اگر
مولایم حضرت ولی عصر (علیه السلام) به من اجازه اجتهاد بدهند
و مرا برای این مقام تعیین کنند، من آن را قبول خواهم کرد).

روزی معظم له در مجلس درس نشسته بود و شاگردان
هم اطرافش نشسته بودند، دیدند شخصی که آثار عظمت و
جلال از قیافه اش ظاهر است وارد شد و شیخ انصاری به او
احترام گذاشت.

او در حضور طلاب به شیخ انصاری رو کرد و فرمود: (نظر شما درباره زنی که شوهرش مسخ شده باشد، چیست؟) (این مسأله به خاطر آنکه مسخ در این امت وجود ندارد در هیچ کتابی عنوان نشده است).

لذا شیخ انصاری عرض کرد: (چون در کتابها این بحث عنوان نشده من هم نمی توانم، جواب عرض کنم).

فرمود: (حالا بر فرض یک چنین کاری انجام شد و مردی مسخ گردید، زنش باید چه کند).

شیخ انصاری عرض کرد: (به نظر من اگر مرد به صورت حیوانات مسخ شده باشد، زن باید عدّه طلاق بگیرد و بعد شوهر کند، چون مرد زنده است و روح دارد، ولی اگر شوهر به

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

صورت جماد درآمده باشد، باید زن عدّه وفات بگیرد زیرا مرد به صورت مرده درآمده است).

آن آقا سه مرتبه فرمود: (انت المجتهد. انت المجتهد. انت المجتهد. انت المجتهد). یعنی: (تو مجتهدی) و پس از این کلام آن آقا برخاست و از جلسه درس بیرون رفت.

شیخ انصاری می دانست که او حضرت ولی عصر (علیه السلام) است و به او اجازه اجتهاد داده اند، لذا فوراً به شاگردان فرمود: (این آقا را دریابید).

شاگردان برخاستند هر چه گشتند کسی را ندیدند.

لذا شیخ انصاری بعد از این جریان حاضر شد که رساله عملیه اش را به مردم بدهد تا از او تقلید کنند.^۱

نشان دادن امام زمان (علیه السلام) به عالم زیدی توسط
سید ابو الحسن اصفهانی

یکی از دانشمندان ورهبران مذهبی زیدیه که به خاطر هوش سرشار و دانش بسیارش به او عنوان بحر العلوم داده بودند در مورد امام عصر (علیه السلام) چون و چرا داشت و وجود آن گرامی را انکار می کرد در یمن می زیست اما همانجا ضمن ایجاد شک و شبهه در این مورد به رهبران فکری و علمای بزرگ حوزه ها نامه می نوشت و آنان را به بحث و مناظره می طلبید و دلیل و برهان برای اثبات وجود گرانیامیه

^۱ گنجینه دانشمندان

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

کعبه مقصود و قبله موعود امام عصر (علیه السلام) از آنان می
خواست.

موجی از دلیل و برهان به سوی او ارسال شد، اما او قانع
نشد و ضمن نامه ای به مرجع گرانقدر جهان تشیع آیه الله
سید ابو الحسن اصفهانی از او خواست تا در این مورد خودوارد
عمل گردد و اگر پاسخ قانع کننده ای دارد برای او بنویسد.

آیه الله سید ابو الحسن اصفهانی طی پیام کتبی به یمن از
عالم زیدی مذهب دعوت کرد تا به نجف و کنار تربت مقدس
امیر مؤمنان (علیه السلام) سفر کند و در آنجا مهمان او باشد و
پاسخ قانع کننده را بطور شفاهی و رویارو از (سید) دریافت
دارد.

دانشمند یمنی دعوت رهبر شیعیان را پذیرفت و همراه
با فرزندش که سید ابراهیم نام داشت و گروهی از پیروانش

به سوی نجف حرکت کردند و پس از ورود به نجف در فرصتی مناسب به دیدار آیه الله اصفهانی شتافتند.

عالم زیدی مذهب گفت: (حضرت آیه الله! ما طبق دعوت کتبی شما راه طولانی میان یمن تا نجف را با شور و اشتیاق پیمودیم اینک امیدواریم جوابی قانع کننده در مورد وجود دوازدهمین امام نور، به ما بیان کنید تا وجدان ما آرام گیرد و در این مورد به باور و یقین برسیم در این صورت است که مسافرت ما ثمربخش بوده و به آرزوی قلبی خویش رسیده ای).

سید ابو الحسن اصفهانی در پاسخ فرمود: (اینک خستگی راه را، با استراحت از خود برطرف کنید تا شب آینده پاسخ اشکال شما را به یاری خدا خواهم داد).

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

دانشمند یمنی و پسرش پذیرفتند و به استراحت پرداختند. فردا شب به منزل شخصی سید ابو الحسن اصفهانی شتافتند و پس از صرف شام و پذیرایی از آنان، بحث و گفتگو در مورد وجود گرانبایه خورشید فروزان رخ بر کشیده در پس ابرها، آغاز شد بحث به درازا کشید پاسی از نیمه شب گذشته بود و بحث آنگونه که می باید به ثمر ننشسته بود که (سید ابو الحسن) به یکی از کارگزاران بیت خود فرمود: (مشهدی حسین! مشعل را بردار تا جایی برویم).

و آنگاه خطاب به عالم یمنی و پسرش فرمود: (برویم).
پرسید: (کجا؟)

فرمود: (برویم تا وجود گرانبایه آن حضرت را به شما نشان دهم و شما با دیدگان خود جمال جهان آرای او را بنگرید تا هیچ تردیدی بر جای نماند و به اوج یقین نائل آید).

عَلَّامَهُ مُحَقِّقَ حَاجِ سَيِّدِ مُحَمَّدٍ حَسَنِ مِيرْجَهَانِي كِه خُود دَر
آن نَشِسْت حُضُور دَاشْتِه اسْت مِي گُويَد: (ما بَا شَنِيدَن سَخَنَان
آيَةُ اللّٰهِ سَيِّدِ ابُو الْحَسَنِ شَكُفْت زَدِه بِرْخَاسْتِيْم تَا هَمْرَاهِ آنَان
بَرْوِيْم، اَمَّا سَيِّدِ ابُو الْحَسَنِ نِيْذِيْرَفْت وَ فَرْمُود: (تَنْهَا بَحْرُ الْعُلُومِ
يَمْنِي وَ فَرْزَنْدَش سَيِّدِ اِبْرَاهِيْم بَا مَن مِي آيَنْد)).

آنَان دَر دَل شَب رَفْتَنْد وَ مَا رَا بِه هَمْرَاهِ خُود نَبَرْدَنْد،
فَرْدَايِ آن شَب هَنْگَامِي كِه عَالَمِ زِيْدِي مَذْهَبِ وَپَسَرَش رَا
دِيْدِم وَ اَزِ آن دُو جَرِيَانِ شَبِ گُذَشْتِه رَا جُويَا شَدَمِ آنَان بَا
هَمْمِه وَجُودِ گُفْتَنْد: (سَپَاسِ خُدايِ رَا كِه مَا رَا بِه مَذْهَبِ خَآنْدَانِ
وَحِي وَرْسَالَتِ رَهْنَمُونِ وَبِه وَجُودِ گَرَانْمَايِه حُضْرَتِ مَهْدِي^(عَلِيْهِ)
الْسَّلَامِ) مَعْتَقَدِ سَاخْتِ، اَيْنَكِ مَا بِه مَذْهَبِ شَمَا رُويِ آوَرْدِه وَازِ
اَرَادَتْمَنْدَانِ وَشِيْعِيَانِ اِمَامِ عَصْرِ^(عَلِيْهِ السَّلَامِ) هَسْتِيْم).

پرسیدم: (چگونه وبه چه دلیل؟)

گفت: (بدان جهت که در آن بحث و مناظره سید ابو الحسن
وجود مقدس قطب دایره امکان را به ما نشان داد).

گفتم: (چگونه سید امام عصر ^(علیه السلام) را به شما نشان
داد؟!).

پاسخ داد: (دوست من! هنگامی که پس از نیمه شب از
خانه خارج شدیم ما نمی دانستیم که سید ما را به کجا می برد
او از پیش و ما در پی او رفتیم تا به وادی السلام نجف وارد
شدیم در آنجا و در همان نقطه ای که به مقام ولی عصر <sup>(علیه
السلام)</sup> مشهور است، آیه الله سید ابو الحسن ایستاد، چراغ را از
مشهدی حسین گرفت و آنگاه دست مرا در دست خویش قرار
داد و با هم وارد مقام شدیم.

در آنجا تجدید وضو کرد و در حالی که پسر سید ابراهیم
خارج از مقام به کار او می خندید به نماز ایستاد.

چهار رکعت نماز در آنجا خواند و آنگاه دست نیاز به
بارگاه آن بی نیاز برد، نمی دانم چه گفت و چه زمزمه و نیایشی
با آن بی نیاز کرد، همانقدر می دانم که به ناگاه فضای آن مکان
مقدس نور باران شد و من دیگر از خود بیگانه و از هوش
رفتم).

پسرش سید ابراهیم افزود: (در این هنگام من خارج از
مقام ایستاده و پدرم همراه سید ابوالحسن داخل آن مکان مقدس
بودند که پس از چند دقیقه صدای صیحه پدرم را شنیدم.
بسویش شتافتم که دیدم او غش کرده و آیه الله برای به هوش
آمدن او شانه هایش را ماساژ می دهد.

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

پدرم به خود آمد و گفت که وجود گرامی امام عصر^(علیه السلام) را دیده است و آن حضرت او را به مذهب خاندان وحی و رسالت مفتخر ساخته و بیش از این از ویژگیهای دیدار، سخن نگفت).

بدینسان بحر العلوم یمنی آن عالم زیدی مذهب به وجود امام عصر^(علیه السلام) ایمان آورد و به یمن بازگشت و چهار هزار نفر از ارادتمندان خویش را به مذهب شیعه هدایت ساخت و سال بعد با اموال فراوانی که مریدان و دوستانش به عنوان خمس به او داده بودند، وارد نجف اشرف گردید و همه را به عنوان وجوهات به آیة الله سیّد ابو الحسن اصفهانی تقدیم داشت.

وی پس از چند روز به یمن برگشت و چهار هزار نفر از مریدانش را شیعه دوازده امامی کرد.

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

او تا آخرین لحظات بر عقیده سخت و استوار خویش پای
فشرد و در قلمرو دعوت تبلیغی خویش از مرزهای فکری و
عقیدتی و اخلاقی و انسانی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) قهرمانانه
مرزبانی کرد^۱.

سه بار ملاقات با امام زمان (علیه السلام) در یک سفر

مرحوم حجة الاسلام ملاً اسد الله بافقی به نقل از برادرش
مرحوم آیه الله محمد تقی بافقی می گوید: قصد داشتم از
نجف اشرف پیاده، به مشهد مقدس برای زیارت حضرت علی
بن موسی الرضا (علیه السلام) بروم.

^۱. کرامات صالحین - گنجینه دانشمندان

فصل زمستانی بود که حرکت کردم و وارد ایران شدم. کوه ها و درّه های عظیمی سر راهم بود و برف هم بسیار باریده بود.

یک روز نزدیک غروب آفتاب که هوا هم سرد بود و سراسر دشت را برف پوشانده بود، به قهوه خانه ای رسیدم. که نزدیک گردنه ای بود، با خودم گفتم: (امشب در میان این قهوه خانه می مانم، صبح به راه ادامه می دهم).

پس وارد قهوه خانه شدم، دیدم جمعی از کردهای یزیدی در میان قهوه خانه نشسته و مشغول لهو و لعب و قمار هستند، با خودم گفتم: (خدایا چه بکنم؟! اینها را که نمی شود نهی از منکر کرد، من هم که نمی توانم با آنها مجالست نمایم، هوای بیرون هم که فوق العاده سرد است).

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

همینطور که بیرون قهوه خانه ایستاده بودم و فکر می کردم و کم کم هوا تاریک می شد، صدائی شنیدم که می گفت: (محمد تقی! بیا اینجا).

بطرف آن صدا رفتم، دیدم شخصی با عظمت زیر درخت سبز و خرمی نشسته و مرا بطرف خود می طلبد.

نزدیک او رفتم و او سلام کرد و فرمود: (محمد تقی آنجا جای تو نیست).

من زیر آن درخت رفتم، دیدم، در حریم این درخت، هوا ملایم است و کاملاً می توان با استراحت در آنجا ماند و حتی زمین زیر درخت، خشک و بدون رطوبت است ولی بقیّه صحرا پُر از برف است و سرمای گُشنده ای دارد.

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

به هر حال شب را خدمت حضرت ولی عصر (علیه السلام) که با قرائنی متوجه شدم او حضرت بقیه الله (علیه السلام) است بیتوته کردم و آنچه لیاقت داشتم استفاده کنم از آن وجود مقدس استفاده کردم.

صبح که طالع شد و نماز صبح را با آن حضرت خواندم، آقا فرمودند: (هوا روشن شد، برویم).

من گفتم: (اجازه بفرمائید من در خدمتتان همیشه باشم و با شما بیایم).

حضرت فرمود: (تو نمی توانی با من بیایی).
گفتم: (پس بعد از این کجا خدمتتان برسم؟)

حضرت فرمود: (در این سفر دو بار تو را خواهم دید و من نزد تومی آیم. بار اول قم خواهد بود و مرتبه دوم نزدیک

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

سبزوار تو را ملاقات می کنم). ناگهان آن حضرت از نظرم غائب شد.

من به شوق دیدار آن حضرت، تا قم سر از پا نشناختم و به راه ادامه دادم، تا آنکه پس از چند روز وارد قم شدم و سه روز برای زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) و وعده تشرّف به محضر آن حضرت در قم ماندم ولی خدمت آن حضرت نرسیدم.

از قم حرکت کردم و فوق العاده از این بی توفیقی و کم سعادتۃ متأثر بودم، تا آنکه پس از یک ماه به نزدیک شهر سبزوار رسیدم.

همین که شهر سبزوار از دور معلوم شد با خودم گفتم: (چرا خُلف وعده شد؟! من که در قم آن حضرت را ندیدم، این هم شهر سبزوار باز هم خدمتش نرسیدم).

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

در همین فکرها بودم، که صدای پای اسبی شنیدم،
برگشتم دیدم حضرت ولی عصر ^(ارواحنا فداه) سوار بر اسبی
هستند و بطرف من تشریف می آورند و به مجرد آنکه به
ایشان چشمم افتاد ایستادند و به من سلام کردند و من به
ایشان عرض ارادت و ادب نمودم.

گفتم: (آقا جان! وعده فرموده بودید که در قم هم
خدمتتان برسم ولی موفق نشدم؟!)

حضرت فرمود: (محمد تقی! ما در فلان ساعت و فلان شب
نزد تو آمدیم، تو از حرم عمّه ام حضرت معصومه ^(سلام الله علیها)
بیرون آمده بودی، زنی از اهل تهران از تو مسأله ای می پرسید،

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

تو سرت را پائین انداخته بودی و جواب او را می دادی، من در
کنارت ایستاده بودم و تو به من توجه نکردی، من رفتم^۱.

تشییع جنازه آیة الله سید محمدرضا گلپایگانی توسط
امام زمان (علیه السلام)

حضرت آیة الله (امامی کاشانی) عضو محترم شورای
نگهبان، در جلسه سوّم مجلس ختمی که در (مسجد اعظم
قم)، از طرف اساتید حوزه علمیّه قم منبر بودند فرمودند:

^۱ گنجینه دانشمندان

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

(یکی از افرادی که مورد وثوق است وگاهی اخباری را در
دسترسم قرارمی دهد، گفت:

(در تشیع جنازه حضرت آیه الله گلپایگانی از تهران به قم
رفتم وبه مسجد امام حسن مجتبی (علیه السلام) (جاده قدیم
تهران) رسیدم. به دو نفر از اصحاب حضرت حجت (علیه السلام)
برخورد کردم، به من گفتند: (امام زمان (علیه السلام) در مسجد
امام حسن عسکری (علیه السلام) (سه راه بازار) تشریف دارند، برو
آقا را ملاقات کن).

با عجله خودم را به مسجد امام حسن عسکری (علیه السلام)
رسانده، وارد مسجد شدم.

اذان ظهر را گفته بودند، متوجه شدم حضرت با سی نفر از اصحاب مشغول نماز بودند، اقتدا کردم و بعد از نماز، حضرت فرمودند: (ما از همین جا تشیع می کنیم).

و از مسجد خارج شدیم و دنبال جمعیت با آقا رفتیم تا به صحن رسیدیم).¹

هم صحبت شدن آیه الله نجفی با امام زمان (علیه السلام) و دستورات و راهنمایی گرانمای آن حضرت

آیه الله نجفی مرعشی می گوید: در ایام تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت (علیهم السلام) در نجف اشرف، شوق زیادی

¹. شیفتگان حضرت مهدی (علیه السلام)

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

جهت دیدار جمال مولایمان بقیه الله الاعظم - عجل الله فرجه الشریف -
داشتیم.

با خود عهد کردم که چهل شب چهارشنبه پیاده به
مسجد سهله بروم به این نیت که جمال آقا صاحب الامر (علیه
السلام) را زیارت وبه این فوز بزرگ نائل شوم.

تا 35 یا 36 شب چهارشنبه ادامه دادم، تصادفاً در این
شب، رفتنم از نجف تأخیر افتاد و هوا ابری و بارانی بود.
نزدیک مسجد سهله خندقی بود، هنگامی که به آنجا رسیدم
بر اثر تاریکی شب وحشت و ترس وجود مرا فرا گرفت
مخصوصاً از زیادی قطع الطريق و دزدها، ناگهان صدای پای
را از دنبال سر شنیدم که بیشتر موجب ترس و وحشت
گردید.

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

به عقب برگشتم، سید عربی را با لباس اهل بادیه دیدم،
نزدیک من آمد و با زبان فصیح گفت: (ای سید! سلامٌ علیکم).

ترس و وحشت به کلی از وجودم رفت و اطمینان و
سکون نفس پیدا کردم و تعجب آور بود که چگونه این
شخص در تاریکی شدید، متوجه سیادت من شد و در آن
حال من از این مطلب غافل بودم.

به هر حال سخن می گفتیم و می رفتیم. از من سؤال
کرد: (قصد کجا داری؟)

گفتم: (مسجد سهله).

فرمود: (به چه جهت؟)

گفتم: (به قصد تشرّف زیارت ولی عصر
(علیه السلام)).

مقداری که رفتیم به مسجد زید بن صوحان که مسجد کوچکی است نزدیک مسجد سهله رسیدیم.

داخل مسجد شده و نماز خواندیم و بعد از دعایی که سیّد خواند که کَانَ با او دیوار و سنگها آن دعا را می خواندند، احساس انقلابی عجیب در خود نمودم که از وصف آن عاجزم.

بعد از دعا سیّد فرمود: (سیّد تو گرسنه ای، چه خوبست شام بخوری).

پس سفره ای را که زیر عبا داشت بیرون آورده و در آن مثل اینکه سه قرص نان و دو یا سه خیار سبز تازه بود، کَانَ تازه از باغ چیده و آن وقت چهلّه زمستان، و سرمای زننده ای بود و من منتقل به این معنا نشدم که این آقا این خیار تازه

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

سبز را در این فصل زمستان از کجا آورده است، طبق دستور
آقا، شام خوردم.

سپس فرمود: (بلند شو تا به مسجد سهله برویم).

داخل مسجد شدیم، آقا مشغول اعمال وارده در مقامات
شد و من هم به متابعت آن حضرت انجام وظیفه می کردم و
بدون اختیار نماز مغرب و عشاء را به آقا اقتدا کردم و متوجه
نبودم که این آقا کیست.

بعد از آنکه اعمال تمام شد، آن بزرگوار فرمود: (ای سید
آیا مثل دیگران بعد از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می
روی یا در همین جا می مانی؟)

گفتم: (می مانم).

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

در وسط مسجد در مقام امام صادق (علیه السلام) نشستیم، به
سید گفتیم: (آیا چای یا قهوه یا دخانیات میل داری آماده
کنم؟)

در جواب، کلام جامعی را فرمود: (این امراز فضول
زندگیست و ما از این فضولات دوریم).

این کلام در اعماق وجودم اثر گذاشت به نحوی که
هرگاه یادم می آید ارکان وجودم می لرزد.

به هر حال مجلس نزدیک دو ساعت طول کشید و در
این مدت مطالبی ردّ و بدل شد که به بعضی از آنها اشاره می
کنم:

1- در رابطه با استخاره سخن به میان آمد، سید عرب
فرمود: (ای سید با تسبیح به چه نحو استخاره می کنی؟)

گفتم: (سه مرتبه صلوات می فرستم و سه مرتبه می گویم
(أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ) پس قبضه ای از تسبیح را
گرفته می شمارم، اگر دو تا ماند بد است و اگر یکی ماند
خوب است).

ایشان فرمود: (برای این استخاره، باقی مانده ای است
که به شما نرسیده و آن این است که هرگاه یکی باقی ماند
فوراً حکم به خوبی استخاره نکنید؛ بلکه توقّف کنید و دوباره
بر ترک عمل استخاره کنید اگر زوج آمد کشف می شود که
استخاره اوّل خوب است اما اگر یکی آمد کشف می شود که
استخاره اوّل میانه است).

به حسب قواعد علمیّه می بایست دلیل بخواهم و آقا
جواب دهد، به جای دقیق و باریکی رسیدیم پس به مجرّد

این قول تسلیم و منقاد شدم و در عین حال متوجّه نیستم
که این آقا کیست.

2- از جمله مطالب در این جلسه، تأکید سیّد عرب بر
تلاوت و قرائت این سوره ها بعد از نمازهای واجب بود:
بعد از نماز صبح سوره (یس)، بعد از نماز ظهر سوره
(عمّ)، بعد از نماز عصر سوره (نوح)، بعد از مغرب سوره
(واقعه) و بعد از نماز عشاء سوره (ملک).

3- دیگر اینکه تأکید فرمودند، بر دو رکعت نماز بین
مغرب و عشاء که در رکعت اوّل بعد از حمد هر سوره
ای خواستی می خوانی و در رکعت دوّم بعد از حمد
سوره واقعه را می خوانی و فرمود: کفایت می کند این
از خواندن سوره واقعه بعد از نماز مغرب، چنانکه
گذشت.

4- تأکید فرمود که: بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را
بخوان:

(اَللّٰهُمَّ سَرِّخْنِيْ عَنِ الْهُمُوْمِ وَالْغُمُوْمِ وَوَحْشَةِ الصَّدْرِ وَسُوْسَةِ
الشَّيْطَانِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ).

5- و دیگر تأکید بر خواندن این دعا بعد از ذکر رکوع در
نمازهای یومیّه خصوصاً رکعت آخر:
(اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلٰی عِزِّنَا وَاغْنِنَا
بِحَقِّهِمْ).

6- در تعریف و تمجید از شرایع الاسلام مرحوم محقق
حلی فرمود: (تمام آن مطابق با واقع است مگر کمی از
مسائل آن).

7- تأکید بر خواندن قرآن و هدیه کردن ثواب آن برای
شیعیانی که وارثی ندارند، یا دارند و لکن یادی از
آنها نمی کنند.

8- تحت الحنک را از زیر حنک دور دادن و سر آن را در
عمّامه قرار دادن، چنانکه علمای عرب به همین نحو

عمل می کنند و فرمود: (در شرع این چنین رسیده است).

9- تأکید بر زیارت سید الشهداء (علیه السلام).

10- دعا در حق من و فرمود: (خدا تو را از خدمتگزاران شرع قرار دهد).

11- پرسیدم: (نمی دانم آیا عاقبت کارم خیر است و آیا من نزد صاحب شرع مقدس روسفیدم؟)
فرمود: (عاقبت تو خیر وسعیت مشکور و روسفیدی).

گفتم: (نمی دانم آیا پدر و مادر و اساتید وذوی الحقوق از من راضی هستند یا نه؟)

فرمود: (تمام آنها از تو راضی اند و درباره ات دعا می کنند).

استدعای دعا کردم برای خودم که موفق باشم برای
تألیف و تصنیف. پس دعا فرمودند.

(سپس خواستم از مسجد بیرون روم بخاطر حاجتی، آمدم
نزد حوض که در وسط راه قبل از خارج شدن از مسجد قرار
دارد. به ذهنم رسید چه شبی بود و این سید عرب کیست که
این همه با فضیلت است؟ شاید همان مقصود و معشوقم باشد!
تا به ذهنم این معنی خطور کرد، مضطرب برگشتم و آن آقا را
ندیدم و کسی هم در مسجد نبود.

یقین پیدا کردم که آقا را زیارت کردم و غافل بودم،
مشغول گریه شدم و همچون دیوانه اطراف مسجد گردش می
کردم، تا صبح شد چون عاشقی که بعد از وصال مبتلا به
هجران شود.

این بود اجمالی از تفصیل که هر وقت آن شب یادم می
آید، بهت زده می شوم).^۱

داستان تقی بی نماز

نامش سید یونس و از اهالی آذر شهر آذربایجان بود به
قصد زیارت هشتمین امام نور راه مشهد را در پیش گرفت و
بدانجا رفت اما پس از ورود و نخستین زیارت همه پول او
مفقود و بدون خرجی می ماند ناگزیر به حضرت رضا علیه السلام
متوسل می شود و شب در منزل در عالم رؤیا می بیند که
حضرت می فرماید: سید یونس بامداد فردا هنگام طلوع فجر
برو و در بست پائین خیابان زیر غرفه نقاره خانه بایست
اولین کسی که آمد رازت را به او بگو تا او مشکل تو را حل
کند. می گوید پیش از فجر بیدار شدم وضو ساختم و به حرم
مشرف شدم و پس از زیارت قبل از دمیدن فجر به همان

^۱. کتاب قبسات - منتخبات ابن العلم - منتقم حقیقی

نقطه‌ای که در خواب دیده و دستور یافته بودن آمدم و چشم به هر سو دوخته بودم تا نفر اول را بنگرم که به ناگاه دیدم آقای تقی آذرشهری که متأسفانه در شهر ما به خاطر بدگویی برخی به او تقی بی نماز می گفتند از راه رسد اما من با خود گفتم آیا مشکل خود را به او بگویم؟ با اینکه در وطن متهم به بی نمازی است چرا که در صف نمازگزاران رسمی و حرفه‌ای نمی نشیند من چیزی به او نگفتم و او هم گذشت و به حرم مشرف شد من نیز بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضا علیه السلام گفتم و آمدم بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضا علیه السلام گفتم و آمدم بار دیگر شب در عالم خواب حضرت را دیدم و همان دستور را دادند و این جریان سه شب تکرار شد. روز سوم گفتم بی تردید در این خوابهای سه گانه رازی است به همین جهت بامداد روز سوم جلو رفتم و به اولین نفری که قبل از فجر وارد می شد و جزآقا تقی نبود سلام کردم و او نیز مرا مورد

دلجویی قرار داد و پرسید اینکه سه روز است که شما را در این جا می‌بینم کاری داری؟ من جریان را گفتم و او نیز علاوه بر خرج توقف یک ماهه‌ام در مشهد پول سوغات را نیز دارد و گفت پس از یک ماه قرار ما در فلان روز و فلان ساعت آخر بازار سرشوی در میدان سرشوی باشد، تا ترتیب رفتن تو به سوی شهرت را بدهم از او تشکر کردم. آمدنم یک ماه گذشت زیارت وداع کردم و سوغات هم خریدم خورجین خویش را برداشتم در ساعت مقرر در مکان مورد توافق حاضر شدم درست سر ساعت بود که دیدم آقا تقی آمد و گفت: آماده رفتن هستی؟ گفتم: آری، گفت: بسیار خوب بیا! بیا! نزدیکتر رفتم گفت خودت به همراه بار و خورجین و هر چه داری بر دوشم بنشین تعجب کردم و پرسیدم مگر ممکن است؟ گفتم: آری، نشستم به ناگاه دیدم آقا تقی گویی پرواز می‌کند و من هنگامی متوجه شدم که دیدم شهر و روستاهای میان شهدا تا آذر شهر به سرعت از زیر پای ما می‌گذرد و پس از اندک زمانی خود را در صحن خانه خود در آذرشهر دیدم و دقت کردم دیدم آری خانه من

است و دخترم در حال غذا پختن است آقا تقی خواست برگردد دامنش را گرفتم و گفتم بخدا سوگند تو را رها نمی کنم در شهر ما به تو اتمام بی نمازی و لامذهبی زده اند و اینک قطعی شد که از دوستان خاص خدایی از کجا به این مرحله دست یافتی و نمازهایت را کجا می خوانی؟ او گفت: دوست عزیز چرا تقتیش می کنی؟ باز او را سوگند دادم... تا اینکه تعهد گرفت که تا زنده ام به کسی نگویم گفت: سید یونس من در پرتو ایمان و خود سازی و تقوا و عشق به اهل بیت علیهم السلام و خدمت به خوبان و درماندگان به ویژه با ارادت به امام عصر علیه السلام مورد عنایت قرار گرفتم و نمازهای خود را هر کجا باشم با طی الارض در خدمت او و به امامت آن حضرت علیه السلام می خوانم.¹

¹<http://emametanha.persianblog.ir/post/321>

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

شفای مریض بوسیله امام زمان علیه السلام

مرحوم حاج سید محمد تقی مشیری که افتخار مصاهبت مرحوم آیت الله سید علی مجتهد سیستانی را داشتند در علم جفر مهارت و اطلاعی کامل داشت و مجهولاتی را به وسیله آن معلوم و گمشده هایی را پیدا می نمود.

وی نقل می کرد:

زمانی مبتلا به کسالت پا درد شدم به طوری که راه رفتن برایم مشکل بود و هر چه توانستم، معالجه کردم، بهتر نشد، تا جایی که گاهی مرا به دوش کشیده و می بردند و اغلب با کمک عصا به زحمت راه می رفتم. چاره آن را

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

منحصر به تشرف خدمت حضرت ولی عصر
عجل الله فرجه الشریف
دیدم و راه تشرف را از طریق جفر یافته بودم.

پس حساب کردم چه وقت آن حضرت به زیارت جدش
حضرت رضا علیه السلام مشرف می شود؟ معلوم کرد، در روز
عاشورا موقع ظهر.

باز حساب کردم با چه لباسی و با چند نفر؟ معلوم کرد
با لباس اعراب و سه نفر رفیق. و این حساب من در ذی
القعدة بود. انتظار کشیدم تا ذی القعدة تمام شد و ذی الحجه
گذشت و محرم فرا رسیده و روز عاشورا شد.

پس غسل زیارت کرده و به زحمت فراوان مشرف شده و
زیارت مخصوص و جامعه و عاشورا را خوانده و در مقابل
درب پیش روی، که ورود آن حضرت را آن حساب، از آنجا

تعیین کرده بود نشسته و انتظار ظهر را می کشیدم تا اینکه
موقع زوال ظهر شد.

دیدم چهار نفر شخصی نورانی شبیه به هم به یک قیافه
و یک لباس وارد شده و هر کدام به یک طرفی رفته و
مشغول زیارت شدند و من یکی از آنها را که مجذوب او شده
بودم و یقین داشتم که حضرت صاحب الزمان علیه السلام است
تعقیب نمودم.

او در مسجد بالا سر مشغول نماز شد و من در مقابلش
نشستم، تا سلام نمازش را داد و من خواستم عرض ارادت و
حاجت کنم، آن جناب مهلت نداده برق آسا پس از سلام
نماز برخاست و نماز دیگر را شروع کرد.

من با خود گفتم: اگر تا شب هم بنشینم نماز خواهد
خواند. پس دقت می کنم که تا سلام نماز را گفت بلادرنگ
من هم به آن حضرت سلام می کنم. وقتی جواب مرا داد،

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

عرض حاجت می کنم ولی در این مرتبه هنوز سلام نداده بود که یکی از آن سه نفر که در حرم مطهر بودند آمدند و گفت:

«یا خضر تعال راح المهدی: ای خضر بیا که حضرت مهدی ^{علیه} السلام رفت».

آن شخص که من یقین داشتم که حضرت صاحب ^{علیه} السلام است ولی حضرت، خضر نبی بود، فوراً حرکت کرد و به آن سه نفر دیگر ملحق و از حرم بیرون رفتند و من در عقب سر آنها می دویدم که شاید آنها را درک کنم و به خدمت حضرت ولی عصر ^{علیه السلام} برسم.

ولی ممکن نشد و می دیدم آنان را که از دار السیاده خارج و در میان انبوه و ازدحام مردم که در صحن مطهر مشغول به عزاداری بودند از نظرم غایب شدند و من سر از پا نشناخته از صحن به بست بالا رفته و بار به صحن آمده و از

بست پایین خارج شدم ولی اثری از آنها نیافتم و شاید یک ساعت و یا بیشتر از این طرف به آن طرف می دویدم و نگاه می کردم شاید بار دیگر هم آنها را ببینم ولی دولت مستعجل بود.

دیگر به آن فیض نرسیدم و ناگاه متوجه خودم شدم که قبل از این، عاجز از راه رفتن عادی بودم ولی اکنون مدتی است می دوم و پایم درد نمی کند و از برکت توجه و عنایت آن بزرگوار شفا یافته است.¹

¹ <http://sarhanisalam.blogfa.com/post/90>

ملاقات آیه الله میرزا احمد سیبویه (از علما تهران) با آقا امام زمان علیه السلام

روزهای زیادی با حاج آقای سیبویه گذرانیدیم، روزهای
خوب و شیرینی بود، اما یک روز یک اتفاق عجیبی رخ داد!

صبح آن روز حاج آقای سیبویه خیلی سراسیمه بود!
اصلا حال عجیبی داشت، بعضی ها فکر کردند نکند اتفاق
بدی افتاده باشد بعضی ها هم برعکس فکر می کردند خبر
خوشی به آقا داده اند! نمی شد احتمال درستی داد.

بالاخره صبرمان به سر آمد سراغ مدیر مدرسه علمیه که
با حاج آقای سیبویه رابطه ی نزدیکی داشت رفتیم.

حاج آقا! خیلی نگران حضرت آیه الله سیبویه هستیم ،
اگر اتفاق بدی افتاده که اینقدر روحیه ایشان تغییر کرده بما
هم خبر دهید!

هنوز صحبت‌های ما تمام نشده بود که اشک در چشمان حاج آقا ش مدیر مدرسه جمع شد وقتی حال حاج آقا ش را دیدیم اضطراب ما هم بیشتر شد، نمی دانستم چکار کنیم که بعد از چند لحظه سکوت بعد لبخندی زد و گفت:

آیة الله سیبویه دیشب خوابی دیده اند که حضرت آیة الله صدیقین (زید عزه) تعبیر کرده اند، تعبیرش این است چند روز دیگر شخصی که حاج آقای سیبویه ایشان را نمی شناسد، از دبی تلفن می کند و آقا را دعوت می کند همراه آنها به حج برود و حاج آقای سیبویه در عرفات خدمت آقا و سیدمان حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام می رسد!

اشک در چشمان ما جمع شده بود، نمی توانستم جلو گریه ی خود را بگیرم، ولی هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده بود روزها به کندی می گذشت و ما منتظر یک تلفن ناشناس

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

بودیم و حضرت آیه الله سیبویه که خبر نداشت ما هم خبردار
شده ایم از ما منتظرتر!

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

بلاخره آن روز فرا رسید و شخصی از دبی با مرحوم آیه
الله میرزا احمد سیبویه تماس گرفتند و ایشان را به مکه
دعوت کرد. شخصی که حتی او را نمی شناخت! آیه الله
سیبویه می رفت و ما ماندیم او می رفت و ما گریه می کردیم
او می رفت و ما حسرت می خوردیم او می رفت و ما را پشت
درهای بسته جا گذاشت.

گاهی پیش خودمان می گفتیم:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران
پسندد

من از درد و درمان و وصل و هجران پسندم آنچه را
جانان پسندد، زمان آرام آرام می گذشت...

من و لحظه شماری های من!

در حال انتظار بازگشت او بودیم، منتظر خبری از
گیسوان یار و چشم به راه وصال هم نفس یار!

و آن روز که برگشت او شاد بود، ولی چیزی از شادیش
نمی گفت. هیچ کس جرات نمی کرد از او سؤال کند ولی
گاهی که اسم آقا امام زمان علیه السلام در بحث های بعد از سفر
مکه پیش می آمد حضرت آیة الله سیبویه (ره) امانش بریده
می شد و زار زار اشک فراق می ریخت.

شاید پیش خودش به ما می گفت:

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

تو مو می بینی و من پیچش مو تو ابرو من اشارتهای
ابرو. من که دیگر کاسه صبرم لبریز شده بود سراغ یکی از
علماء که خیلی رابطه ی نزدیک و صمیمی با آیه الله سیبویه
داشت رفتم و با اسرار زیاد، قضیه ملاقات حضرت آیه الله
سیبویه با آقا امام زمان ^{علیه السلام} را برایم این چنین نقل کردند
که:

حاج آقای سیبویه با اشک نقل کردند در عرفات خدمت
آقا و سیدمان حضرت حجت بن الحسن العسکری ^{علیه السلام}
رسیدم و یک ساعت در محضر آقا بودم و دست آقا امام زمان
علیه السلام را می بوسند و آقا هم پیشانی ایشان را می بوسند
و حرفهایی که هیچ کسی هنوز خبر ندارد به همدیگر می
زنند.

برغم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهره تو حجت
موجه ماست. لازم به ذکر است که آن عالم وارسته در اذر
1394 رحلت نمودند.¹

روز عاشورا و عزاداری حضرت مهدی علیه السلام برای امام حسین علیه السلام

خود حضرت مهدی علیه السلام نیز در زنده نگه داشتن یاد
عاشورا می کوشد، گواه آن داستان علامه بحرالعلوم است که
با آن کهولت سن و موقعیت علمی و اجتماعی، در صف سینه
زنان امام حسین علیه السلام با وضعیتی خاص ظاهر می شود و
وقتی از او می پرسند چرا چنین عزاداری می کنید؟ می
فرماید: با رسیدن به دسته سوگواران چشمم به امام عصر
حضرت مهدی علیه السلام افتاد و دیدم آن حضرت با سر و پای

¹.<http://sarhanisalam.blogfa.com/post/90>

برهنه در میان انبوه عزاداران، در سوگ پدرش امام حسین علیه السلام با چشمانی اشک بار به سر و سینه می زند؛ به همین جهت قرار از کفم رفت و چنین به سوگواری پرداختم^۱.

اگر مشکل و گرفتاری داشتید خدا را قسم بدهید به ریزه خواران سفره ما

در تشریفی که آیت الله الهی طباطبائی رحمه الله (برادر علامه طباطبائی) به محضر حضرت بقیه الله علیه السلام داشتند، حضرت به ایشان فرمودند: اگر مشکل و گرفتاری داشتید خدا را قسم بدهید به ریزه خواران سفره ما.

آیت الله الهی طباطبائی رحمه الله فرمودند: با وجودی که منظور حضرت را فهمیدم اما می خواستم از لسان شریف خودشان بشنوم!

^۱.www.yjc.ir

سوال کردم: آقا جان! ریزه خواران سفره شما چه کسانی

هستند:

حضرت فرمودند: همین طلبه ها.

سؤال کردم: آقا جان! شما از آنها راضی هستید؟

حضرت سکوت کردند و بعد از تاملی فرمودند: ما کسی

را غیر از آنها نداریم! ^۱

تشریف تازه مسلمانی اروپایی

جناب حجة الاسلام اعتمادیان نقل کرد:

ایامی که به کشور انگلیس جهت تبلیغ رفته بودم، با زنی
مواجه شدم که برای او حادثه ای عجیب اتفاق افتاده بود. آن
زن گفت: قبل از ازدواج من مسلمان نبودم، روزی جوانی به
خواستگاریم آمد، ابتدا تصور می کردم او نیز مسیحی است.

¹. پای درس علماء

ولی آن جوان گفت:

من یک مسلمان شیعه هستم قصد دارم با شما ازدواج کنم شرط ازدواج من با شما، مسلمان شدن شماست!

من تا آن زمان چیزی از اسلام و بخصوص تشیع نمی دانستم ابتداء فرصتی خواستم تا اسلام و تشیع را دقیقاً بشناسم، از آن روز به بعد تحقیقات زیادی پیرامون اسلام و تشیع کردم و آن جوان که خود پزشک بود مرا در این تلاش، واقعا یاری کرد مسائل بسیاری برایم حل شد تنها سؤالی که باقی ماند مسئله طول عمر حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف بود که واقعا برایم قابل تصور نبود، بالاخره مسلمان و شیعه شده و زندگی مشترک را با همسرم آغاز کردم. پس از سالها زندگی، روزی با شوهرم تصمیم گرفتم که اعمال حج را انجام دهیم پس مقدمات آن را تدارک دیده و بالاخره پیش از فرا رسیدن ایام حج خود را در

عربستان و سپس به شهر مقدس مکه رسانیدیم، به هنگام ورود به مسجد الحرام با اولین نگاه به کعبه، حال عجیبی بر من عارض شد که واقعا توصیف نشدنی است ناگهان متوجه شدم پروانه ای بر دوشم نشسته و مجددا به پرواز در می آید و در میان آن بسته طواف کنندگان دوباره بر دوشم می نشیند. با فرا رسیدن زمان اعمال حج تمتع ابتداء به صحرای عرفات و سپس به منی رفتیم در همان روز نخست امامت در منی، وقتی با شوهرم به قصد رمی جمرات به راه افتادیم در وسط راه شوهرم را گم کردم، به زبان انگلیسی از هر کسی آدرس و یا نشانی از شوهرم می پرسیدم، کسی نمی توانست مرا راهنمایی کند. پس خسته شده و در گوشه ای با وحشت و اضطراب تمام نشستیم، ساعت ها گذشت نزدیک غروب آفتاب بود نمی دانستم چه باید بکنم؟ ناگهان مردی در مقابلم ظاهر شد و به زبان فصیح انگلیسی حالم را پرسید، وقتی وضع خویش را با گریه برایش گفتم، فرمود: پا شو با هم برویم رمی جمرات را انجام بده، الان وقت می گذرد من

نیز به دنبالش راه افتادم، او مرا به سوی جمرات برد و من اعمالم در میان انبوه جمعیت به آسانی انجام دادم، آنگاه در اندک زمانی مرا به چادرمان بازگردانید، سخت حیرت کردم زیرا صبح وقتی با شوهرم به سوی جمرات راه افتادیم مسافت بسیاری را پیموده بودیم ولی اینک که باز می گشتم در زمانی اندک خود را کنار چادرمان یافتیم. باری آن مرد مرا به خیمه ام رساند از او بسیار تشکر کردم او به هنگام خداحافظی چنین فرمود: وظیفه ماست که به محبان خویش رسیدگی کنیم، در طول عمر ما نیز شک نکن، سلام مرا به دکتر - شوهرم - برسان! وقتی به خیمه وارد شدم، شوهرم سخت نگران حالم بود بسیار خوشحال شد، وقتی داستان نجات یافتنم را برایش گفتم، او با خوشحالی گفت: این مرد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است که به یاری تو آمده است. بلافاصله از خیمه بیرون دویدم، ولی دیر شده بود و

اثری از آن حضرت نبود.^۱

چرا این گونه به دنبال من می‌گردی و این رنج‌ها را
متحمل می‌شوی؟! مثل این باشید (اشاره به آن جنازه
کردند) تا من به دنبال شما بیایم

مرحوم آیه الله سید محمدباقر مجتهد سیستانی، پدر آیه
الله العظمی حاج سید علی سیستانی (دامت برکاته) در مشهد
مقدس، برای آن که به محضر امام زمان علیه السلام شرفیاب شود،
ختم زیارت عاشورا را چهل جمعه، هر هفته در مسجدی از
مساجد شهر آغاز می‌کند.

^۱. تشرف یافتگان. موسسه فرهنگی امام حسن عسکری علیه السلام

ایشان می فرمود:

«در یکی از جمعه های آخر، ناگهان شعاع نوری را مشاهده کردم که از خانه ای نزدیک به آن مسجدی که من در آن مشغول به زیارت عاشورا بودم، می تابید . حال عجیبی به من دست داد و از جای برخاستم و به دنبال آن نور، به در آن خانه رفتم. خانه کوچک و فقیرانه ای بود که از درون آن، نور عجیبی می تابید. در زدم.»

وقتی در را باز کردند، مشاهده کردم که حضرت ولی عصر امام زمان علیه السلام، در یکی از اتاق های آن خانه، تشریف دارند و در آن اتاق، جنازه ای را مشاهده کردم که پارچه ای سفید روی آن کشیده بودند.

وقتی که من وارد شدم و اشکریزان سلام کردم، امام زمان علیه السلام فرمودند:

«چرا این گونه به دنبال من می‌گرددی و این رنج‌ها را
متحمل می‌شوی؟! مثل این باشید (اشاره به آن جنازه کردند) تا
من به دنبال شما بیایم.»

بعد فرمود: «این، بانویی است که در دوره بی‌حجابی
(دوران رضاخان پهلوی)، هفت سال از خانه بیرون نیامد تا
مبادا نامحرم او را ببیند.»¹

مدّت شصت سال بود که ما آرزوی زیارت حضرت را
داشتیم

حضرت آیه الله العظمی بهالدینی فرمودند: مدّت شصت
سال بود که ما آرزوی زیارت حضرت را داشتیم یک روز در
حال نقاھت و کسالت در این اطاق خوابیده بودم یک مرتبه
آقا از در اطاق دیگر وارد شد. سلام محکمی به من کرد

¹. شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، ج 3، ص 158

آن چنان سلامی که در مدت شصت سال کسی چنین سلامی به ما نکرده بود. و آن قدر گیج شدیم که نفهمیدیم جواب سلام را دادیم یا نه. آقا تبسمی کرد و احوالپرسی و از آن در خارج شد.¹

شفا دادن چشم توسط امام عصر (ارواحنا له الفدا)
مرحوم آیت الله العظمی اراکی نقل کردند که: آقای سیدعلی هاشمی بجنوردی که از شاگردان خوش فهم من بود و من از او خوشم می آمد، مدت مدیدی او را ندیده و از او هم اطلاعی نداشتم. تا اینکه کنار مرقد مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری با او برخورد کردم، پس از احوالپرسی، ایشان قضیه تی را نقل کرد و گفت: چندی پیش یکی از چشمانم عیبی پیدا کرد و دکتر تشخیص داد غده ای در مغز من به وجود آمده که باید کاسه سر برداشته شود. من از این

¹ سیری در آفاق- (زندگینامه حضرت آیه الله العظمی بهالدینی (ره)) - ص 375- حسین حیدری کاشانی.

جریان خیلی بی تاب شدم، بعضی از دوستان گفتند ذکر یونسیه با شرایط مخصوصی که دارد، در بر آوردن حوائج خیلی مؤثر است. من به آن ذکر مداومت کردم، تا اینکه یک روز پای کرسی خوابیده بودم، در عالم خواب قافله ای در هوا دیدم که به طرف خانه خدا می روند و در پیش همه آن ها امام عصر «ارواحنا له الفدا» سوار بر اسب هستند. وقتی که به من رسیدند، پیش خود گفتم: حالا به من توجه می کنند ولی توجه نفرمودند و رد شدند. من ازین که امام به من توجه نکردند، شروع کردم به ناله و زاری و اظهار تاجر که ناگهان دیدم امام برگشتند و انگشت مبارکشان را بر چشم من گذاشتند. از خواب بیدار شدم متوجه شدم چشمم عیب و علتی ندارد. بعد از آن به پزشک مراجعه کردم و پس از عکس و معاینه گفتند: اثری از غده هم در سر وجود ندارد.¹

روزنه هایی از عالم غیب - حضرت آیه الله سید محسن خرازی¹

من مظلوم ترین فرد عالم هستم

مرحوم حجه الاسلام آقای سید اسماعیل شرفی از
شخصیت های دلسوخته ای بود که چند بار خدمت حضرت
بقیه الله الاعظم (ارواخنا فداه) مشرف شده بود.

ایشان یکی از تشرفات خود را این گونه نقل نموده است:

به عتبات مقدسه مشرف شده بودم و در حرم حضرت
سیدالشهداء^(ع) مشغول زیارت بودم چون دعای زائرین در بالای
سر حرم مطهر امام حسین علیه السلام مستجاب است، در آنجا از
خداوند خواستم مرا به محضر مبارک مولایم حضرت مهدی
علیه السلام مشرف گرداند و دیدگانم را به جمال بی مثال آن
بزرگوار روشن نماید.

مشغول زیارت بودم که ناگهان خورشید جهانتاب

جمالش ظاهر شد، گرچه در آن هنگام حضرتش را نشناختم
ولی شدیداً مجذوب آن بزرگوار شدم، پس از سلام از ایشان
سؤال کردم:

شما کیستید ؟!

آقا فرمودند:

انا اول مظلوم فی العالم

من مظلوم ترین فرد عالم هستم

من متوجه نشدم و با خود گفتم: شاید ایشان از علمای
بزرگ نجف هستند و چون مردم به ایشان گرایش پیدا نکرده
اند، خود را مظلوم ترین فرد عالم می دانند. در این هنگام
ناگهان متوجه شدم که کسی در کنارم نیست.

اینجا بود که فهمیدم مظلوم ترین فرد عالم کسی جز
امام زمان ^(ارواحنا فداه) نیست، و من نعمت حضور آن بزرگوار را

زود از دست دادم.^۱

تشریف آخوند خراسانی به محضر ولی عصر
علیه السلام

آیت الله سید ابوالقاسم بلخی به نقل از مرحوم سید حیدر شمشیری بلخی می گفت: من (سید حیدر بلخی) روزی از استادم آخوند خراسانی علت رشد فوق العاده زیاد علمی ایشان و پیش افتادن از معاصران و اسلاف را جويا شدم. مرحوم خراسانی چیزی نگفت، اما پس از اصرار من عاقبت فرمود: در ابتدای طلبگی و ورود به نجف، زمانی در مسجد سهله یک اتاق مشرف به حیاط برای ریاضت خودم انتخاب کرده بودم و در آن مشغول مراقبه و امور ریاضتی بودم. یک اتاق دیگر در کنار این اتاق قرار داشت که به وسیله یک درب

شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام ج 3 ص 159 و ج ۲،^۱

به این اتاق متصل بود. ولی این درب همیشه بسته بود و من هیچگاه به داخل آن نرفته بودم. در یک زمان که در حال مراقبه بودم سر و صدای زیادی که ناشی از رفت و آمد تعدادی اشخاص بود از اتاق کناری به گوشم رسید. در حالی که در آن وقت کسی در اتاق نبود. صداهایی هم می آمد که حاکی از چینش سفره ی غذا بود. بعد ناگهان درب بین دو اتاق از طرف داخل باز شد و شخصی نزد من آمد و گفت امام فرموده اند: جئنی بالکاظم. کاظم را پیش من بیاورید. من وارد اتاق شدم. نور فوق العاده وجه مبارک امام عصر علیه السلام

مانع از نگاه خیره به ایشان می شد. دو طرف سفره -که حالتی مستطیلی داشت- افرادی بودند و امام عصر هم در طرف مقابل و در ضلع بالا دست نشسته بودند و ظرف غذایی مقابل روی مبارکشان بود و مقداری از غذای درون آن را تناول فرموده بودند. آقا دستور فرمود که من در سمت مقابل ایشان -یعنی ضلع کوچک سفره مستطیلی و به قرینه ایشان- بنشینم و دستور دادند که ظرف غذای ایشان را برای

من بیاورند. ظرف غذا را آورده و من باقیمانده غذای مبارک حضرت را تناول کردم. بعد امر به بیرون رفتن شد و من به اتاق خودم بازگشتم و در بسته شد و از پنجره اتاق خودم که مشرف بر حیاط مسجد کوفه بود چند اسب را دیدم که سرپا ایستاده اند. امام و افراد همراهشان سوار بر اسب ها شدند و رفتند. از همان زمان بود که در خودم تحول علمی عجیبی را مشاهده کردم.¹

ملاقات دختر آقا حاج شیخ محمد علی اراکی

آیة الله آقای حاج شیخ محمد علی اراکی یکی از علماء بزرگ حوزه علمیه قم است، که کسی در تقوی و عظمت مقام علمیش تردید ندارد مؤلف کتاب گنجچه دانشمندان در جلد دوم نقل می کند:

¹<http://majriti.blogfa.com/post/13>

در شب سه شنبه 26 ربیع الثانی 1393 برای مؤلف
فرمودند: دخترم که همسر حجت الاسلام آقای حاج سید
اراکي است می خواست به مکه مکرمه مشرف شود و می
ترسید نتواند در اثر ازدحام حجاج طوافش را کامل و راحت
انجام دهد.

من به او گفتم: اگر به ذکر «یا حفیظ یا علیم» مداومت
کنی خدا بتو کمک خواهد کرد.

او مشرف بمکه شد و برگشت. در مراجعت یک روز برای
من تعریف می کرد که من با آن ذکر مداومت می کردم و
بحمدالله اعمالم را راحت انجام می دادم تا اینکه یک روز در
موقع طواف جمعی از سودانیها، و ازدحام عجیبی را مشاهده
کردم.

قبل از طواف با خود فکر می کردم که من امروز چگونه در میان این همه جمعیت طواف کنم؛ حیف که من در اینجا محرمی ندارم تا مواظب من باشد، مردها به من تنه زنند. ناگهان صدایی شنیدم که؛ کسی به من می گوید: متوسل به امام زمان بشو؛ تا بتوانی راحت طواف کنی.

گفتم: امام زمان کجاست؟
گفت: همین آقا است که جلو تو می رود.

نگاه کردم دیدم آقای بزرگواری پیش روی من راه می رود و اطراف او بقدر یکنفر خالی است و کسی در آن حریم وارد نمی شد. همان صدا بمن گفت که وارد این حریم بشو و پشت سر آقا طواف کن.

من فوراً پا در حریم گذاشتم و پشت سر حضرت ولی عصر علیه السلام می رفتم و بقدری نزدیک بود که دستم به

پشت آقا می رسید! آهسته دست به پشت عباى آنحضرت گذاشتم و به صورتم مالیدم؛ و می گفتم: آقا قربانت بروم. ای امام زمان فدایت بشوم، و بقدری مسرور بودم که فراموش کردم به آقا سلام کنم.

خلاصه همین طور هفت شوط طواف را بدون آنکه بدنی به بدنم بخورد و آن جمعیت انبوه برای من مزاحمتی داشته باشد انجام دادم. و تعجب می کردم که چگونه از این جمعیت انبوه کسی وارد این حریم نمی شود.

آری چون او حتماً خواسته اش همین بوده و سؤال و حاجت دیگری از آن حضرت نداشته است، به خواسته اش می رسد.¹

¹ کتاب ملاقات بانوان با امام زمان (عج)

ملاقات و توسل زنی به آن حضرت و نجاتش بوسیله حضرت مهدی علیه السلام از درون آب

در کتاب عبقری الحسان از قول جناب حاج سید محمد علی عراقی کهرودی که این جریان را برای مؤلف کتاب مرحوم آیت الله نهاوندی قدس سره بیان نموده آمده است که:

در سالی که برای زیارت ائمه به عراق رفتم و شما را هم در نجف اشرف ملاقات کردم (منظور مؤلف کتاب است) در همان سفر بعد از ورود به بعقوبه که در نزدیکی بغداد واقع است همراهان تصمیم گرفتند قبل از ورود به بغداد از راه علی آباد به سامره رفته و پس از زیارت عسکریین علیهما السلام به بغداد و مشهد کاظمین بروند. لذا از اهل روستای نزدیک مردی را به عنوان راهنمای کاروان گرفتیم و روانه سامرا شدیم چون به علی آباد و جزانیه گذشتیم گذر کاروان به رود پر آب و عریضی افتاد که رد شدن از آن بسیار خطرناک بود

و معبری که راه عبور بود بسیار بارک و کم عرض بود و چه بسا اگر انسان کمی غفلت می کرد موجب غرق شدنش می شد.

کاروان وارد آب شد در بین این کاروان زنی بر مرکبی سوار بود، نمی دانم پای آن حیوان از روی معبر لغزید یا اینکه از غیر معبر عبور کرده بود که ناگهان وارد چاله بزرگ آبی شد آن زن و حیوان هر دو در آب فرو رفتند حیوان سعی می کرد که با شنا خود را از زیر آب بالا بکشد ولی چون سوار و باری که پشت آن حیوان بود سنگین و همچنین آب باعث سنگین تر شدن آن هم شده بود و آب رود هم بسیار تند بود پای آن حیوان به زمین قرار نمی گرفت و همچنین نمی توانست با شنا خود را روی آب نگاه دارد.

همانطور که رسم است بین زوار در سختیها و حاجات کمک و استعانت از مولای خود می نمایند و متوسل به صاحتش می شوند، آن زن صدای خود را به استعانه یا صاحب الزمان، یا صاحب الزمان بلند کرده بود من چون این واقعه را دیدم سواره با شتاب وارد آب شدم که شاید بتوانم به او کمکی کنم و سائز زوار به کار خود مشغول بودن یا اعتنایی به این امر نداشتند.

ناگهان شخصی را در جلوی خودم و در پشت مرکب آن زن در حال پیاده به روی آب دیدم گویا در روی زمین صافی در حال حرکت است و پاهای او ردر آب فرو نمی رفت و حتی اثری از رطوبت نه در پای او نه در لباس و دیگر اعضای ایشان دیده نمی شد. ناگاه دست مبارکش را پیش آورد و آن حیوان را همراه با صاحبش با سرعت هر چه تمامتر از میان آب به کناری خشکی گذاشت.

چون هدف آن زن از استعانه اش به آن حضرت، نجات از آب بود، وقتی خود و مرکبش را سالم در خشکی دید، چیز دیگری از آن حضرت نخواست و من هم توفیقی بیش از اینکه ایشان را روی آب دیدم که با سرعت آن زن و مرکبش را گرفته و به کنار آب گذاشت چیز دیگری ندیدم، ولی در یک نظر ایشان را با قدی متوسط و صورتی نورانی و بینی کشیده و سایر مشخصاتی که برای آن حضرت ذکر شده دیدم. بطوریکه بدر آن لحظه مطمئن شدم که ایشان حضرت مهدی علیه السلام می باشد. و بعد از مشاهده این جریان شمایل و صورت آن حضرت را در خاطر خود سپردم و با به یاد آوردن آن خاطره خود را مشغول و مسرور و تسلی می دادم. و بعد از این واقعه دیگر ایشان را ندیدم تا آنکه وارد نجف اشرف شدم یکی از روزها که مشرف به زیارت قبر مطهر امیرالمؤمنین و داخل حرم شریف آن حضرت شدم در حین زیارت ناگاه چشمم به بالای سر ضریح افتاد ناگهان ایشان را

با همان مشخصات که گفتم، دیدم که در بالای سر مشغول زیارت بود.

با عجله به طرفش رفتم، اجتماع زوار مانع می شد از اینکه خود را سریع به او برسانم و گویا در اعضای بدنم هم سرعت و حرکتی سریعی نمی دیدم. بعد از مدتی خود را به بالای سر ضریح رساندم، ولی ایشان را ندیدم هر چه در حرم و اماکن مقدس و صحن گشتم کسی را ندیدم و برگشتم.¹

دیدار آیت الله حق شناس و امام زمان علیه السلام

یکی از شاگردان و دوستان نزدیک فقیه عارف حضرت آیت الله حاج میرزا عبدالکریم حق شناس در گفت و گوی تلفنی خبرنگار لبیک با ایشان، خاطره‌ای ناگفته و درس‌آموز را از آن عالم ربانی بیان کرد که در ذیل از نظرتان می‌گذرد:

¹. mahdiehtehran.ir/detailnews.asp?id=126

آقای ر- ل گفت: مرحوم حاج آقا (آیت الله حق شناس) هنگامی که می خواستند به مکه مشرف شوند در فرودگاه مهرآباد از پرواز جا ماندند و مجبور شدند برای پرواز بعدی، به صورت تنها اعزام شوند.

ایشان پس از پیاده شدن از هواپیما در عربستان (مکه) به دلیل اینکه کسی ایشان را نمی شناخت و کاروان خود را نیز گم کرده بود و ایشان نیز نمی دانست که محل اسکان کاروان و همراهان کجاست سوار بر تاکسی می شوند و راننده تاکسی نیز ایشان را در کنار یک کاروانی پیاده می کند و در طی این مسیر برخورد احترام آمیزی نیز با ایشان صورت نمی گیرد.

حتی آن کاروان جایی مثل انباری که پیاز، سیب زمینی و.. در آن مکان بود را در اختیار آیت الله حق شناس قرار می دهد و می گویند شما زائر ما نیستی.

آیت الله حق شناس که به دلیل کهولت سن و وضعیت جسمانی از یک طرف و برخورد نامناسب افراد با ایشان "مضطر" شده بودند، در همان مکان (انباری هتل) به وجود مقدس صاحب الزمان علیه السلام توسل پیدا می کنند.

آیت الله حق شناس می گوید: تا به حضرت حجت (عج) توسل پیدا کردم، آقا علیه السلام تشریف آوردند، بلند شدم، تمام قد ایستادم، ایشان به من لبخندی زدند و 15 دقیقه آقا امام زمان را نگه داشتم و خدمتشان گزارش دادم که من از پرواز جاماندم، راه را گم کردم و... با من بدرفتاری کردند به من این چیزها را گفتند و می گویند تو از ما نیستی، حضرت علیه السلام در طول این مدت که به ایشان گزارش می دادم و درد و دل می گفتم تمام عرایض بنده را می شنیدند، پس از پایان عرایضم، حضرت حجت تشریف بردند، با رفتن امام زمان، ناگهان درب انباری باز شد و سرکنسول ایران در جده وارد

شد و گفت که شما کجا بودید و ما دنبال شما بسیار گشتیم
و...

سپس آقای ر- ل پس از بیان این خاطره به نقل از آیت
الله حق شناس ادامه داد:

این در حالی بود که هیچ کس نمی دانست آیت الله
حق شناس کجا هستند سپس با عزت و احترام فراوان با
ایشان برخورد می شود و همه امکانات مهیا می شود.

آیت الله حق شناس پس از بیان این خاطره می فرمودند:

هر شخص مضطری در هر مکانی که باشد به حضرت
بقیه الله متوسل شود، خود حضرت تشریف می آورند^۱.

^۱ پایگاه اطلاع رسانی آیت الله حق شناس

انگار نه انگار که امام زمانشان غایب است!!

آیت الله مجتهدی_تهرانی
(ره): فرمودند:

یک روز در ایام تحصیل در نجف اشرف، پس از اقامه نماز پشت سر آیت الله مدنی، دیدم که ایشان شدیداً دارند گریه می کنند و شانه هایشان از شدت گریه تکان می خورد، رفتم پیش آیت الله مدنی و گفتم: ببخشید، اتفاقی افتاده که این طور شما به گریه افتاده اید؟

ایشان فرمودند: یک لحظه، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

را دیدم که به پشت سر من اشاره نموده و فرمودند: آقای مدنی! نگاه کن! شیعیان من بعد از نماز، سریع می روند دنبال کار خودشان و هیچکدام برای فرج من دعا نمی کنند.

انگار نه انگار که امام زمانشان غایب است! و من از گلایه امام
زمان (عج) به گریه افتادم.^۱

ملاقات و ارتباط امام خمینی با امام زمان علیه السلام

آیت الله خزعلی در یک سخنرانی عمومی مطلبی قریب به
این مضمون گفته است: «امام زمان علیه السلام در جریان پیروزی
انقلاب دوبار به رهبر انقلاب، امام خمینی پیام پیروزی داده
است و هدایت فرموده است و این دو پیام به وسیله شخصی
بزرگوار و معنوی به نام «لطیفی» که ساکن تهران است و من او
را می شناسم، به امام خمینی ابلاغ گردیده است».

^۱مهربان تر از مادر

آیه الله خزعلی در پاسخ سوال کننده درباره ارتباط امام
خمینی با امام زمان علیه السلام با خط خود در جواب نوشت:
«بسم الله الرحمن الرحیم»

1- پیام به پاریس که فرمودند: «شاه می رود، نگران
نباشید». امام راحل سؤال می کند: «با خونریزی یا
بی خونریزی؟» می گوید: «امام علیه السلام فرمود:
«بی خونریزی». روز بیست و دوم بهمن، پیام مبنی بر
اینکه «در خانه نمانید، بیرون بریزید و گرنه کشته خواهید
شد»

2- به وسیله ی همین پیام، امام خمینی ^(ره) اعلام فرمود به
حکومت نظامی اهمیت ندهید و بریزید بیرون. در
نتیجه مردم تهران، بیرون ریختند، حتی خانواده های
خود را آوردند و در خیابان ها نشستند، دیگر در تهران
به هیچ وجه امکان آمدن تانک و امثال اینها نبود؛

بنابراین آن توطئه‌ی خطرناکی که در نظر بود تا صدها
تانک را وارد تهران کنند و با خونریزی انقلاب را از
بین ببرند و محل اقامت امام را بمباران نمایند، منتفی
شد.^۱

دیدار و ارتباط مرحوم لطیفی با امام زمان علیه السلام
(کسی که پیام‌های امام زمان علیه السلام را برای امام
خمینی می‌برد)

شادروان «حاج قدرت الله لطیفی نسب» از مردان معنوی،
پاک‌نهاد و مؤمن روزگار ما و از اعضای هیئت امنای مسجد
مقدس جمکران بود. آن بزرگوار بنا به شواهد عینی از
منتظران واقعی حضرت مهدی علیه السلام به‌شمار می‌رفت و
نصیبی از تشرف و دیدار مولایش داشت. مرحوم لطیفی

^۱ خاطرات آیت الله سید علی اکبر قرشی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی،
۱۳۸۸، صص ۱۳۶-۱۳۳

نسب در روز یکشنبه، 28 مرداد 1386 (پنجم شعبان 1428) درگذشت، پیکر ایشان در روز 29 مرداد در تهران با حضور مردم متدین تشیع و در روز 30 مرداد پس از تشییع شکوهمند در قم، در مسجد جمکران به خاک سپرده شد.¹

ملاقات مقام معظم رهبری با امام زمان علیه السلام

جناب آقای صدیقی شب فاطمیه روی منبر در بیت ایشان (بیت رهبری) که آقای رییس جمهور نشسته بود، آقای هاشمی بود، سران مملکتی بودند، قوه قضاییه، همه بودند. آقای صدیقی روی منبر این مطلب را گفت و آن را نتوانست تمام کند، همین که خواست تمام کند فریاد گریه جمعیت و حضار بلند شد. دیدند این جمعیت به سوی آقا

¹ www.khabaronline.ir/detail/336532/weblog/moazzen

دارند حمله می کنند که به عنوان تبرک به ایشان دست بزنند، آقا را بردند و دیگر نتوانستند جمعیت را اداره کنند. و آن مطلب این بود: من همه ساله مکه که می رفتم، قبل از رفتن به مکه به محضر آیت الله بهاءالدینی می رسیدم و توصیه می خواستم از ایشان. ایشان به من توصیه هایی می کرد و من این توصیه ها را در سفر مکه عمل می کردم. بعدهم که داشتم می آمدم، یک عمامه ای یا چیزی را برای ایشان هدیه می خریدم. این دفعه که رفتم محضر ایشان این مطلب را فرمودند:

شما وقتی که می روید مسجدالنبی از قسمت جنوب شرقی مسجد، از آن قسمت هفت قدم می آید به جلو و قسمت بعدی را هم گفت که من نمی توانم دقیق به شما بگویم، به خاطر اینکه ایشان این را به ودیعت پیش من گذاشت. آن وقت از دو طرف به من دستور داد وقتی که قدم زدی آمدی جلو رسیدی به آنجا، آنجا بنشین و این ذکر

سبعه را بگو. این ذکر را که گفتی ان شاء الله به حوائج
خواهی رسید.

ذکر سبعه عجیب است، علامه حسن زاده آملی بعد از
نماز صبح تا طلوع آفتاب اذکار سبعه را دارد که اینها را از
آسیدعلی آقا قاضی گرفتند، ذکر سبعه واقعاً یک ذکر است
که معجزه می کند در نفس انسان، عجیب معجزه می کند.

آقای صدیقی می گوید، عرض کردم: آقای بهاء الدینی چه
وجهی دارد که من باید آنجا بنشینم و این اذکار سبعه را
بگویم؟ چه وجهی دارد هفت قدم از آنجا قدم بزنم؟

گفت: وجهش این است که دارم به شما می گویم فقط
پیش شما بماند. وقتی که حضرت زهرا سلام الله علیها آمد برای
دفاع از علی ابن ابیطالب علیه السلام بدنش خون آلود بود
وقتی که آمد، که داخل مسجد وارد نشد، وقتی که برگشت

دیگر توان از او رفت دیگر به گونه ای شد که می خواست ادامه راه را بدهد، نتوانست، آنجا نشست و فکر می کنم که آن مکان به خون فاطمه سلام الله علیها رسیده است؛ آنجا حاجتتان را بخواهید.

بعد آقای بهاءالدینی می گوید: این کار را انجام بده. ایشان می گوید: من رفتم این کار را انجام دادم، حالا تو نگو آقای بهاءالدینی خودش هم نظر دارد، نیت دارد یا حاجتی دارد، چون خودش مشرف نمی شود.

آیه الله صدیقی گفت: من رفتم مدینه همین کار را انجام دادم، بعد از این رفتم مکه دیدم از بلندگو صدا می زنند: آقای صدیقی دوباره بروند مدینه، من دوباره رفتم مدینه. چند روزی مدینه ماندم، وقتی برگشتم به ایران یک عمامه ای خریده بودم رفتم محضر حاج آقا، رسیدم، تا سلام علیک

کردم بدون اینکه حرفی بزنم، حاج آقا بهاءالدینی فرمودند:
میدانی ثمره ذکر امسال چه بود؟

گفتم: نه!

گفت: نمیدانی ثمره ذکر امسال چه بود، نگرفتی؟

گفتم: نه!

فرمود: امسال ثمره ذکر شما یکی این بود که شما دو
بار آمدید مدینه!

گفتم: شما مطلعید من دو بار امسال آمدم مدینه؟

گفت: بله آنجایی که نشسته بودید ذکر می گفتید، در
آنجا با تو بودم.

ملاقات با انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام

فرمودند: ثمره دوم این بود که آن نیتی که من می
خواستم، به آن نیت رسیدم و آن این بود که امسال مقام
معظم رهبری به دیدار امام زمان علیه السلام نائل آمد.^۱

^۱. <http://kheybaronline.ir/fa/news/23271>

منابع

1. کتاب ملاقات بانوان با امام زمان علیه السلام - نوشته: سید جعفر رفیعی
2. مهربان تر از مادر - انتشارات مسجد مقدس جمکران
3. گنجینه دانشمندان - شیخ محمد شریف رازی
4. ملاقات با امام زمان (علیه السلام) - سید حسن ابطحی
5. کرامات صالحین - محمد شریف رازی
6. مسجد جمکران - انتشارات مسجد مقدس جمکران.
7. شیفتگان حضرت مهدی (علیه السلام) - احمد قاضی زاهدی
8. منتقم حقیقی - حسین عمادزاده،
9. پای درس علماء - مولف
10. کتاب عارفانه - شهید احمد علی نیری
11. تشریف یافتگان موسسه فرهنگی امام حسن عسکری علیه السلام
12. سیری در آفاق - (زندگینامه حضرت آیه الله العظمی بهالدینی ^(ره)) - حسین حیدری کاشانی
13. روزنه هایی از عالم غیب - حضرت آیه الله سید محسن

خرازی

14. کتاب ملاقات بانوان با امام زمان علیه السلام مهدیه

تهران

15. پایگاه اطلاع رسانی آیت الله حق شناس

16. مهربان تر از مادر - حسن محمودی

17. خاطرات آیت الله سید علی اکبر قرشی، تهران: مرکز

اسناد انقلاب اسلامی

18. www.khabaronline.ir/detail/336532/weblog/moazzen

19. <http://kheybaronline.ir/fa/news/23271>

20. <http://emametanha.persianblog.ir/post/321>

21. <http://sarhanisalam.blogfa.com/post/90>

22. www.yjc.ir

23. <http://majriti.blogfa.com/post/13>

24. mahdiehtehran.ir/detailnews.asp?id=126

فهرست

مقدمه.....	۱
تأیید اجتهاد شیخ انصاری توسط امام زمان (علیه السلام).....	۴
نشان دادن امام زمان (علیه السلام) به عالم زیدی توسط سید ابو الحسن اصفهانی.....	۷
سه بار ملاقات با امام زمان (علیه السلام) در یک سفر.....	۱۵
تشییع جنازه آیه الله گلپایگانی توسط امام زمان علیه السلام.....	۲۱
هم صحبت شدن آیه الله نجفی با امام زمان علیه السلام و دستورات و راهنمایی گرانهای آن حضرت.....	۲۳
داستان تقی بی نماز.....	۳۳
شفای مریض بوسیله امام زمان علیه السلام.....	۳۷
ملاقات آیه الله میرزا احمد سیبویه (از علما تهران) با آقا امام زمان علیه السلام.....	۴۱
روز عاشورا و عزاداری حضرت مهدی علیه السلام برای امام.....	۴۶

- اگر مشکل و گرفتاری داشتید خدا را قسم بدهید به ریزه خواران
 سفره ما ۴۷
- تشرف تازه مسلمانی اروپایی ۴۸
- مثل این باشید (اشاره به آن جنازه کردند) تا من به دنبال
 شما بیایم ۵۲
- مدّت شصت سال بود که ما آرزوی زیارت حضرت را داشتیم ۵۴
- شفا دادن چشم توسط امام عصر (ارواحنا له الفدا) ۵۵
- من مظلوم ترین فرد عالم هستم ۵۷
- تشرف آخوند خراسانی به محضر ولی عصر علیه السلام ۵۹
- ملاقات دختر آقا حاج شیخ محمد علی اراکی ۶۱
- ملاقات و توسل زنی به آن حضرت و نجاتش بوسیله حضرت مهدی
 علیه السلام از درون آب ۶۴
- دیدار آیت الله حق شناس و امام زمان علیه السلام ۶۹
- آیت الله مجتهدی_تهرانی (ره): ۷۲
- ملاقات و ارتباط امام خمینی با امام زمان عج ۷۳
- دیدار و ارتباط مرحوم لطیفی با امام زمان عج (کسی که پیام های
 امام زمان را برای امام خمینی می برد) ۷۵
- ملاقات مقام معظم رهبری با امام زمان عج ۷۶

